

به نام خدا

قصّه‌ها و رازهای

الف نای

کشتی طلا

ران روی • ترجمه‌ی ریحانه جعفری

آ برای آز و طمع است...
اسپایک و چیپ با جعبه‌ی طلاها آمدند بیرون. مامان بزرگ هاتاوی
تا ایوان رفت دنبالشان.

اسپایک گفت: «ممنون خانم هاتاوی که تاکسی خبر کردین. واقعاً
فکر می‌کنین دوستانون کمک مون می‌کنن؟»

مامان بزرگ هاتاوی لبخند زد: «من که خیلی غافلگیر شدم. صبح
دوشنبه هم با بالک دارم حرف می‌زنم!»

تاکسی زود نگه داشت و اسپایک و چیپ با جعبه‌ی طلاها سوار
شدند. از پنجره دست تکان دادند و تاکسی به سرعت دور شد.

مامان بزرگ روترز گفت: «جالبه! نه؟» و رفت توی خانه. بعد از
لای در داد زد: «یه عالمه شیرینی مونده، کسی گرسنه نیست؟»

روتزرز گفت: «ممنون مامان بزرگ!» مامان بزرگ که برگشت توی
خانه، روترز اضافه کرد: «خیلی ذوق زده شده!»

جاش گفت: «منم حسابی ذوق مرگ می‌شدم اگه قرار
بود پولدار بشم.»

دینک پا شد و گفت: «فکر نمی‌کنم قراره مامان بزرگ
پولدار بشه، به نظرم قراره پول هاش رو بدزدند.»

روتزرز فریاد زد: «دزدی؟»



فهرست

۹	فصل ۱
۱۶	فصل ۲
۲۵	فصل ۳
۳۰	فصل ۴
۳۶	فصل ۵
۴۱	فصل ۶
۴۵	فصل ۷
۵۰	فصل ۸
۵۷	فصل ۹
۶۲	فصل ۱۰
۶۷	فصل ۱۱

به "قصه‌ها و رازهای الف تای" خوش آمدید

غرب

